

مجله موسیقی

شماره یازدهم و دوازدهم

بهمن و اسفند ماه ۱۳۱۹

سال دوم



نقاش م. هشتروندی

موضوع بحث از (سلبه)

آنچه موسیقی در دل و مغز ما برمی انگیزد

آیا هیچ تکه موسیقی شنیده اید که تار و پود یادگاری را در کنجینه مغز شما بچیناند؟ دمهایی از زندگی هستند که با فلان تکه های موسیقی خویشا وندی دارند اگر دوباره شنیده شوند شنونده را با زمان و مکان و کسانی همساز خواهد کرد که یادبودشان با شنیدن یا نواختن آنها زنده میشود. پراهمیت ندارد که این موسیقی ارجمند بوده و بیادبودها سازگار باشد اینها گذشته را با بسی نیرومندی روان بخشیده اخگری در خاکستر مردهی دل روشن خواهند ساخت. هر چند آنچه بگوش فرا رسد يك شاهکار موسیقی باشد یا يك ترانه عامیانه. بویژه اگر چنان پیش آید که يك ترانهی موسیقی با وقوع حادثه ای شکفت و یادگاری شگرف انباز گردد هنگامی که دو باره آنرا بشنویم همان

حادثه یا همان یادگار از خانه‌ی اندیشه‌ی ما سر بدر خواهد کرد گوآنکه هیچکدام از بهین یادگار های ما بیدار نگشته و هیچ يك از نیکوترین احساسات ما برانگیخته نشود کمتر اتفاق میفتد فلان یادگار زیبا با فلان موسیقی در مغز ما سازش نیکو حاصل کند و تنها ارزش درونی آن درین سازگاری دست در کار باشد و ما خود چیزی در دل خود بدان نیفزائیم .

بیشتر اوقات چیز هائی که بدان در میامیزیم بزبان زیبا شناسی *Esthétique*

انجام میگیرد و انحرافی پدید میآورد نزد کسانی که در واقع دوستدار موسیقی نیستند ولیکن میتوانند موسیقی را بسی احساس کنند و در شادیها و دلننگیهای خویش در آمیزند بی آنکه دریابند آیا موسیقی را در خودی خود دوست دارند یا برای اینکه چیز هائی در دل ایشان بیدار میکند . بارها دیده شده است . ویژه در قلمرو موسیقی مذهبی . کسانی بشنیدن يك نوای ساده بيمغز بششاط اندر آمده یا غمگین شده اند چرا که ایشان را از يك بزم طربناك یا غمناك خبر داده است . پیشرفت پاره ای از نوشته های موسیقی را در همین حلقه از احساسات باید جستجو کرد چه تنها ارزششان همان جفت شدن است با حادثه ای معین در زمانی مناسب . برنامه ی بسیاری از بزمهای سور یا محافل سوک بهمین حکم اندرند *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

امتیازی که موسیقی را در لطیف ساختن و زیبایی دادن مواضع هست شاید رشک هنر های زیبای دیگر باشد لیکن بیم آن میرود که صفت ابزاری را بخود بگیرد نگارنده حسدات شخصی ما . اگر فلان تصویر فرومایه یا فلان عکس بیهوده را برای گرامی داشت دوست خود بهامند بشماریم این بهسا تنها در دیده ی ماست و نزد دیگران نابود است برخلاف اگر امضا و نشانه ی دست يك استاد صورتگر در پای تصویر دیده شود چنین صورتی نزد همه کس يك ارزش درونی واقعی خواهد داشت و یاد بوها و احساسات ما را در چنین ارزش دستی نخواهد بود بطور کلی جوانان در فرا گرفتن و حفظ کردن آمیزه هائی از آهنگها و یادکارها

چابکتر و تواناترند و همچنین در تخطر و احساس دوباره . اما همینکه سالرو بافزایش میگذارد نیروی تخطر و احساس هم بکندی میرود لیکن شناختن موسیقی در خودی خود و ارزش دادن بدان نیرو مییابد و خوش خوش از بند حوادث بیگانه رها میشود

تکه هایی هستند که میتوانند پاره ای مکانها و دور نما هارا بیاد اندر آورند خواه مکانهای آشنا خواه نادیده و نا آشنا . فلان در آمد باخ در نظر (سن سانس) فرو شدن آفتاب یا فلان اداژیو از سه گانه Trio بتهوون در نظر موسیقی دان دیگر آرامگاهی باستانرا جلوه گر میسازند . آهنگهایی که با روحیات و احساسات ما همساز میگردند جوهری بلند دارند . همین احساسات در خور موسیقی بوده و باید در صفحانی درخشان نکاشته شوند در خور بالا بردن پایگاه ما .

تخطر زمانهای گذشته نیز بوسیله موسیقی میسر است تا ما را در محیط نیاکان فرا برد و زندگانی نابود شده را تازه کند . از این رو شاید بتوان گفت عقیده کسانی که زندگانی آن جهانی و برکشتن روح را باور میدارند چندان باطل نیست لاجرم اگر معماری و نقاشی و تئاتر در تازه کردن خواطر نیروئی داشته باشند نمیتوان موسیقی را درین زمینه کوتاه دانست .

در پایان این بحث باید پرسید: آیا بهره سازندهی آهنگ در آنچه گفته شد چیست؟ زیرا کردار اوست که در تحریک احساسات دست در کارست. در تخطری که شنونده از یادگار های ناسازگار مینماید سازندهی آهنگ را بهره مییابد لیکن در قلمرو هیجانهای دل موسیقی دان میتواند بهره بزرگ برای خود دعوی کند چه میان الهام و سنوح فکری او و قبول دل و مغز ما سازگاری و نزدیکی حاصل شده است اما هرگز نمیتوان گفت هیجانهایی که آفرینندهی آهنگ احساس میکند با هیجانهای شنونده از یک اصل و گوهر باشند. شنونده هر اندازه هم که دوستدار سازنده باشد باز نمیتواند خود را با او یکسان بداند و آنکهی بیشتر اوقات موسیقی دان خود نیز نمیداند الهام و سنوح وی از کدام سرچشمه میزاید